

مقاله حاضر، حضور تشیع امامیه را در جامعه اسلامی - به خصوص ایران - سده چهارم هجری به بحث می‌گیرد. این جستار به‌ویژه به پیوند مذهب امامیه با آل‌بویه و علت دگرسانی آل‌بویه از مذهب زیدی به مذهب امامی و ارتباط آن با قدرت‌های شیعه آن روزگار (فاطمیان، قرمطیان، زیدیان یمن) عطف توجه دارد. بسط و توسعه جغرافیایی مذهب تشیع امامی نیز از مسائلی است که محل بحث قرار گرفته است. شیوه‌های بالندگی و رشد و گسترش فرهنگی شیعه امامی و نیروهای همبسته بدان از ملزومات این جستار است که در ضمن آن آداب و سنن شیعی، اندیشه‌وران فقهی و فرهنگی، موانع بازدارنده و یا پیش‌برنده نیز بحث و فحص شده است. در این بررسی سعی شده از منابع اصلی تسنن و تشیع - علی‌السویه - از برای حصول نتایج منطقی بهره‌گیری شود. نکته دیگر این‌که در این مقاله سیر تاریخی تشیع امامی مطرح نظر بوده نه سیر کلامی آن که خود مقوله مفصل دیگری است و نگارنده تلاش کرد این دو مقوله را که از ویژگی‌های بیشتر تحقیقات شیعی معاصر است از هم جدا کند تا به نتایج تاریخی صریح و بارزی دست‌یابد.

مقدمه

شیعه امامیه که بالاخص به دوازده امامی و یا اثنی‌عشری اطلاق می‌شد، چنان‌که لفظ «رافضی» هم از سر دشمنی به آن‌ها بسته شده‌بود، بسیاری از مایه‌های فکری - مذهبی خود را از سده‌های قبل به ارث برد. از سده سوم هجری شیعه امامیه بر اصل مهدویت استوار گشت. سال‌های 329-260 ه در جهان بینی مذهبی شیعه امامیه نقش قاطعی داشت، چون آغاز دوره غیبت‌بود. این دوره با برهه‌ای از تحولات و دگرگونی‌های تاریخی تقارن داشت. در این دوره خلافت عباسی از اوج اقتدارگرایی سیاسی فرود آمد و پس از یک دوران شکوفایی به تدریج رو به خاموشی رفت ولی همچنان به مثابه یک مرکز مذهبی - سیاسی مطرح بود. گروه‌های سیاسی محلی از مدت‌ها پیش، در سرزمین‌های اسلامی، به دفاع از داعیه‌های خود پرداخته و جریان‌های متلاطمی را ایجاد کرده بودند.

در واقع از سال 260 ه به بعد بود که جنبش و حرکت‌شاخه اسماعیلیه مذهب تشیع، موج تلاطم و تخالف را در سرزمین‌های خلافت عباسی ایجاد کرد و در پایان این سده به اعلام خلافت فاطمی در شمال آفریقا پیوست. اینان با توسل به اصل قیام به سیف، به این مهم دست‌یافتند. پس از واقعه کربلا، دو طرز دید در جهان‌نگری سیاسی علویان رخ نمود. شاخه‌ای از آن‌ها امامت را در قیام به سیف توجیه و تفسیر کردند و آن‌را در قیام‌های خویش متحقق ساختند. این طرز فکر سیاسی از زبیده شروع شد و بعدها نیز در وجود علی بن محمد علوی (صاحب الزنج)، حسین بن علی (صاحب الفخ)، علویان طبرستان و علویان فاطمی و غیره تداوم یافت. شعبه دیگری از علویان اعتقادی به قیام به سیف نداشتند. تجارب تلخ و گزنده گذشته، مواضع ناستوار گروهی از پیروان، نابه‌سامانی‌ها و دگرگونی‌های زودگذر سیاسی، برخورد واقعی‌تر بارویدادهای زمانه، در شکل‌گیری چنین تفکری بی‌تأثیر نبوده‌است.

البته این بدان معنا نیست که آن‌ها خودشان را با سلیقه قدرت زمان وفق داده بودند، بلکه به عکس، آنان با تکیه بر اصل امامت، آن‌قدر نفوذ و اعتبار و اقتدار مذهبی، سیاسی و فرهنگی داشتند که گاه در مقابل عملکرد صاحبان قدرت (بنی‌امیه و بنی‌عباس) می‌ایستادند و کجروی‌ها و کجرفتاری‌های آنان را برنمی‌تافتند. شهادت این‌ها به‌دست عمل‌جور نشانی از تخالف و تناقضشان با آنان بود. پدیده‌های کم دوام سیاسی که نتیجه‌ای جز سرکوب نیروهای معترض نداشت، اصل تقیه را در بین آنان رشد داد و به سمت رشد فقهی و فرهنگیشان کشاند.

حوزه فقهی و فرهنگی امام جعفر صادق علیه السلام، کانون آزادی سلیقه‌ها و برخورد اندیشه‌ها بود و در پرورش نسلی از شیعیان برجسته‌امامی نقش قاطعی داشت. همین کانون بود که جنبه‌های ناب مذهب شیعه را در بین پیروان پایبند آشکار نمود. امام جعفر صادق علیه السلام بنیان‌گذار مکتبی بود که اقتدار، وسعت و ثبات

آن نظیر نداشت. و منشای دگرگونی فرهنگی بین شیعیان امامیه گردید و بعدها بسیاری از علمای شیعه امامیه از سرچشمه این مکتب سیراب شدند و جهان‌بینی‌شان شکل‌گرفت و بیان این جهان‌بینی را در مجموعه‌ای از رساله‌ها و کتب بی‌شمار سرریز کردند.

ظهور متعالی این فرهنگ غنی شیعی از سده چهارم هجری به بعد شروع شد. شیعیان امامیه به دلیل دوری از قال و مقال‌ها و جنجال‌های سیاسی، از بدعت‌گذاری‌های فرقه‌های دیگر، مصون ماندند و سنت ناب تشیع را حفظ نمودند. با این‌که شیعیان امامیه نیز در سرزمین‌های خود احساس راحت و امنیت نداشتند، ولی توانستند به‌تدریج اصول مذهبی خود را در بین قشرهای مختلف جامعه ایران رسوخ دهند. تلاش‌های آن‌ها در تبلیغات مذهبی‌شان که همراه و همگام با مسالمت و مصالحت‌سیاسی بود، شهرت و موفقیتی برایشان به ارمغان آورد که روی هم‌رفته در خور آن بودند. آنان کلیه تدابیر مذهبی و فرهنگی را برای جذب و جلب پیروان به کار بردند و در تعالی و ترفیع مذهب خود کوشیدند. از سال 330 هجری که بنیان قدرت آل بویه در سرزمین‌های اسلامی گذاشته شد، شیعیان امامیه به آن مایه از نفوذ اجتماعی و سیاسی رسیده بودند که بتوانند تکان مذهبی و معنوی در جامعه ایجاد کنند و سران آل بویه را به سوی خود جلب نمایند.

1) شیعه امامیه و آل بویه

آل بویه به وقت‌خروج از دیلمان و حصول قدرت در دیگر سرزمین‌های ایران از میراث مذهبی زبیده بهره گرفته بودند. این مطلبی است که از روی اسناد و مدارک به‌جا مانده بر ما معلوم شده‌است. چنان‌که وقتی احمد معزالدوله بر بغداد دست‌یافت، در تکاپوی توسعه مذهب زبیده برآمد. معزالدوله در یک بازی پیچیده سیاسی در هشتم جمادی‌الثانی 334 مستکفی بالله، خلیفه عباسی را از مسند خلافت‌به زیر کشید و به زندانش سپرد و دارالخلافت را غارت کرد.⁽¹⁾ از مهم‌ترین علل برکناری خلیفه از مسند خلافت، شیعه بودن دیلمیان بود که در تشیع خود افراط می‌ورزیدند و معتقد بودند که عباسیان خلافت را از مستحقان آن غصب کرده‌اند. از این‌رو میثاق و موجب مذهبی نداشتند تا آن‌ها را به اطاعت از عباسیان وادارد.⁽²⁾ همین عدم اعتقاد به خلافت عباسی، نخستین جلوه‌هایش را در عزل مستکفی نشان داد؛ ولی قضیه همین‌جا هم ختم نشد.

معزالدوله برآن شد تا واقعیت‌حاکمیت آل‌بویه را در خلافتی دیگر از نوع خلافت علوی بنمایاند و نشان مشروعیت‌حکومت‌خود را از آنان دریافت کند. این اثر را اعتقاد بر آن‌است که معزالدوله در پی خطبه خوانی به نام المعزالدین‌الله علوی (احتمالاً زیدی) و یا علوی دیگری بود.⁽³⁾ لیکن همدانی را نظر بر آن‌است که معزالدوله بر آن بود تا ابوالحسن محمد بن یحیی زیدی را به لافت‌بنشانند.⁽⁴⁾ این ماجرا در «الجماهر» بیرونی به سیاقی دیگر جلوه یافته است. بیرونی از علوی مزبور نامی نمی‌برد ولی توضیح و تشریح بیشتری دارد.⁽⁵⁾ نکته اساسی این‌جا است که معزالدوله می‌خواست خلافت عباسی را پس بزند و خلافت علوی (خصوصاً از نوع زیدی آن) را به جایش بنشانند. این همت و اقدام او برای هم‌نواختی و یگانگی با اعتقادات خود و دیگر دیلمیان صورت می‌گرفت. ولی همین اقدام در عمل حاوی مشکلات و مصلحت‌اندیشی‌هایی بود. این اثر می‌نویسد که همه یاران معزالدوله، در بادی امر، با او هم‌صدا شدند جز یکی (که از او اسم نمی‌برد) و همو واقعیت‌های موجود را جلو چشم معزالدوله مجسم ساخت. به تعبیر وی، این کار معزالدوله هیچ نوع قرابتی با واقعیت نداشت، چون در صورت ابقای خلافت عباسی، او و یارانش با خلیفه‌ای محشور و قرین می‌شدند که هیچ نوع اعتقادی بر او نداشتند و در صورت نیاز می‌توانستند او را به راحتی از صحنه خارج کنند و دیگری را وارد میدان سازند. ولی اگر یکی از علویان را خلیفه می‌کرد، خود وی و یارانش با اعتقادی که بر او داشتند در موقع مقتضی از اقدام علیه او ناتوان بودند و حال آن‌که علوی مزبور می‌توانست از پیروان معتقد خود برای از صحنه راندن معزالدوله بهره بگیرد.⁽⁶⁾

این چنین شد که معزالدوله از تصمیم خود عدول و خلافت عباسی را ابقا کرد. ولی واقعیت‌های ملموس دیگر نیز در عدول احمد معزالدوله از تصمیم خود، دخالت داشت. خلافت عباسی سالیان دراز بود که سیطره نفوذ خود را بر سرزمین‌های مهم جهان اسلام گسترده بود و عامه مردم به تبلیغات آن‌ها عادت کرده و به آن‌ها دل بسته بودند و چون اطاعت از خدا و رسول خدا از آن‌ها اطاعت می‌کردند. تجارب علویان در حصول خلافت و قدرت، جز با سرکوبی و قتل با چیز دیگری قرین نبود و تبلیغات عباسیان آن‌ها را افرادی عاصی و طاغی جلوه‌گر ساخته بود. لذا اگر معزالدوله خلافت عباسی را برمی‌انداخت و خلافت علوی (از نوع زیدی) را به جای آن می‌نشاند، اقوام سرزمین‌های اسلامی که اکثر آن‌ها جزء اهل سنت بودند، یکباره بدان گردن نمی‌نهادند و مشکلات و منازعات عدیده‌ای برای آل بویه فراهم می‌کردند.⁽⁷⁾

از سوی دیگر، آل بویه هشدار اصلی را از فاطمیان دریافت کردند که در پی نفوذ سیطره خود در سرزمین‌های خلافت رو به افول عباسی بودند. سیاست‌های توسعه‌طلبانه فاطمیان، آل بویه تازه به قدرت رسیده را بر سر دو راهی انتخاب و گزینش قرار داد. اگر آنان خلافتی از نوع علوی را بر سر کار می‌آوردند به هر حال این خلافت با خلافت فاطمی همجهت و همسو می‌شد و دست آن‌ها را در اعمال نفوذ بیشتر در سرزمین‌های خلافت شرقی باز می‌گذاشت. در این صورت قدرت آل بویه به تدریج کم‌سوتر و ناتوان‌تر می‌شد و به صورت دست‌نشانندگان آن خلافت در می‌آمدند و این چیزی نبود که آن‌ها در آغاز قدرت‌گیری‌شان آرزوی آنرا داشته‌باشند. از این‌رو ابقای خلافت عباسی و ملعبه قرار دادن آن در نهایت به نفع آل بویه بود.

بالاخره احمد معز الدوله پس از عزل مستکفی که با خواسته‌های او هم جهت نبود، مطیع‌الله را به خلافت گماشت و خود صاحب اختیار بغداد و کلا خلافت عباسی گردید. از این زمان به بعد خلافت در واقع سرنگون شد و برای خلفا چیزی از فرمان نماند. برای خلیفه حتی يك وزیر هم باقی نماند جز يك منشی برای اداره املاک و حسابات او. (8) آل بویه به منظور رویارویی با آرمان‌های روبه توسعه و افکار سلطه جویانه خلفای فاطمی، دو راه در پیش گرفتند که هر دو منطبق با عقل و سیاست زمانه بود؛ اول قدرت قرامطه را که قرابت‌های عقیدتی با فاطمیان داشتند، مهار کرده و اقتدار آن‌ها را در هم ریختند و سپس به سوی خود کشیدند تا در صورت لزوم از وجودشان برای جلوگیری از اعمال توسعه طلبانه فاطمیان بهره‌گیرند. (9) چنان‌که عصیان‌گری قرامطه علیه المعز فاطمی ظاهراً بدون تاثیرپذیری از القانات آل بویه نبوده‌است. دوم این که آل بویه در مقابل فاطمیان بهترین مامن را در دامن شیعیان امامیه یافتند که فعلاً آن‌ها را در سیاست و حکومت هیچ کنش و ادعایی نبود. انگیزه و علت گرایش آل بویه را به شیعه امامیه می‌بایست در همین نکته جست. از این ایام به بعد شیعه امامیه در جامعه، بن و بدنه محکمی پیدا کرد و با درخشش بیشتری جلوه نمود و آل بویه هم برای اعتبار بخشیدن به شیعه امامیه از هیچ تلاشی مضایقه نکردند.

2) جغرافیای مذهبی شیعه امامیه

خصیصه مهم سده چهارم هجری، از حیث جریان‌های مذهبی، رشد و گسترش تشیع و فرقه‌های متعدد آن بود. خوارزمی در یکی از نامه‌های خود که در آن از موقعیت و وضعیت شیعه سخن رانده، عراق را از خاستگاه‌های نخستین تشیع امامیه دانسته است. (10) کوفه از آغاز بنای خود، مامن دوستداران علی علیه السلام و شیعیان امامیه به شمار می‌رفت. (11) در سده چهارم، دامنه گسترش شیعه حتی به شهر بصره هم رسید، بصره در روزگاری که کوفه شیعه‌نشین بود، هواخواهان متعصب عثمان را داشت که کسی را یارای مقابله با باورهای آن‌ها نبود. اما شیعیان به تدریج در بصره هم رخنه کردند (12) و به سخن ناصر خسرو در سده پنجم هجری «در بصره به نام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب - صلوات الله علیه - سیزده مشهد» بود و در جامع بصره چوبی بود که «درازی آن سی ارش بود و غلیظی آن پنج‌شبر و چهار انگشت بود و يك سر آن غلیظتر بود و از چوب‌های هندوستان بود. گفتند که امیرالمؤمنین علیه السلام آن چوب برابر گرفته‌است و آنجا آورده است.» (13) و باز بنا به سخن ناصر خسرو و مقدسی، شهرهای عمان، هجر، قطیف و صعده در یمن، شیعه نشین بودند و در اهواز نیز نیمی از اهالی مذهب شیعه داشتند. (14) در جزیره ابن عمر هم مثنی شیعه زندگی می‌کردند. (15)

طبق کلام مقدسی، در سرزمین شام (سوریه)، اهل طبریه و نیمی از اهالی نابلس و قدس و بیشتر اهالی امان، شیعه بودند. (16) شهر طرابلس، شهر بزرگی بود با روستاهای متعدد و اهالی آنجا همه مذهب شیعه داشتند و در آن شهر مساجد زیبا ساخته بودند. (17) در سرزمین مصر هم مردم بالای قصبه فسطاط و مردم صندفا مذهب تشیع داشتند. (18) در مغرب هم بین الجزایر و تونس، تنها شهر نقطه کلا شیعی مذهب بود و این شهر را کوفه کوچک می‌نامیدند. (19)

صاحب «نقض» بارها از کانون‌های شیعیان ایران سخن رانده‌است. به زعم و زبان او: «به مازندران شافعیان زبون بودند و تیغ و قلم به دست شیعیان» قرار داشت. (20) به «قم و کاشان و آبه همه فتاوی و حکومت بر مذهب صادق و باقر و قاضی، علوی یا شیعی بود، چنان‌که قاضی ابوالراهم بابویی پنجاه سال به قم بر مذهب اهل بیت حکم راند و فتوا نوشت و اکنون بیست‌سال است که سیدزین‌الدین امیره شرفشاه است حاکم و مفتی.» (21) ورامین، قم، آوه، کاشان، ساری، ارم، سبزوار، ری در مصلحگاه همه شیعه نشین بودند.

قم و شیعه آن ناشی از آن بود که یاران عبدالرحمان بن اشعث در سده اول هجری این شهر را گرفتند. از آن روزگار به بعد رؤسای قم همه از اهالی کوفه بودند (22)، لذا شیعه در این شهر ریشه گرفت (23) و پایبندی

اهالی شهر به اصول اعتقادی‌شان ضرب‌المثل شد. شهر قم به اعتقاد دمشق در سال 33ه به روزگار حجاج بنا یافت و هارون الرشید آن را آبادان ساخت و بیست و دو روستا برای آن قرار داد.⁽²⁴⁾ به گفته ابوالفدا، عبدالله سعدان یکی از بانیان شهر قم بود، وی پسری داشت به نام موسی که از کوفه به قم نقل کرد و همو بود که تشیع را در آن دیار آشکار ساخت.⁽²⁵⁾ به سال 201ه فاطمه معصومه خواهر امام رضا علیه السلام در قم مدفون شد و این شهر پس از مشهد مقدس، یکی از محبوبترین اماکن مقدسه ایرانیان گردید. به دستور عضدالدوله، مزار با شکوهی در آن بنا کردند. شهر قم را مدرسه‌های متعددی چون مدرسه سعد صلب، مدرسه اثیرالملک، مدرسه عزالدین مرتضی، مدرسه‌سید امام زین‌الدین امیره شرفشاه، مدرسه ظهیر عبدالعزیز، مدرسه استاد ابوالحسن کمیچ و غیره بود⁽²⁶⁾ که در همه آن‌ها اصول فقه جعفری تدریس می‌شد.

اهالی کاشان به شیعی‌گری شهرت داشتند و همه امامی بودند.⁽²⁷⁾ شهری بود نامور و کهن ساز. پیرامون آن کشتزارهای آباد و کاریزهای فراوان بود. افراد با فرهنگی از این شهر برخاسته بودند⁽²⁸⁾ و در آن از جهال و بطال خبری نبود. کاشان را نیز مساجد و مدارس متعددی چون صفویه، مجدیه، شرفیه، عزیزیه، با زینت و آلات و عدت و اوقاف و مدرس بود.⁽²⁹⁾ و در کاشان بود که اهالی بنا به اعتقاد، هر صبحگاه اسبی یراق کرده و از برای امام مهدی می‌کشیدند که در صورت ظهور بی‌مرکب نماند.⁽³⁰⁾

آبه (آوه) اگر چه شهرکی بود در کنار ری، ولی همه اهالی آن شیعه امامی بودند.⁽³¹⁾ سنت علوی و ترتیب عید غدیر و قدر و برگزاری مراسم عاشورا در آن معمول بود. مدرسه عزالملکی و عربشاهی از مدارس معتبر آن بودند با مدرسان زبده‌ای چون سیدابو عبدالله و سید ابوالفتح حسینی.⁽³²⁾ به گفته یاقوت، مردم آبه (آوه) مذهب شیعه داشتند و در مواقع مختلف جنگ‌های متعددی میان مردم آبه و ساوه بر سر مذهب روی داده بود.⁽³³⁾

ورامین نیز گر چه در سده چهارم هجری روستایی از روستاهای شهر ری به شمار می‌رفت، ولی به منزلت از شهرها باز نمی‌ماند. مدرسه رضویه و فتحیه آن با اوقاف متعدد و مدرسان عالم اشتهار داشت. در ورامین هر ماه رمضان سفره عام می‌نهادند و مردم را اطعام می‌کردند. سنیان و شیعیان آن علی السویه و بی‌تعصب و تمیز دارای ادرات و رسوم بودند. خیرات و احسانی که در ورامین ظاهر بود همه از برکات رضی‌الدین ابوسعید و پسران او بنیاد گرفته بود.⁽³⁴⁾ اهل ورامین به تعبیر حمدالله مستوفی در قرن هشتم هجری همه «شیعه‌انثی عشری بودند».⁽³⁵⁾

ساری شهری بود آبادان و با نعمت و مردم و بازرگانان بسیار؛ و محصولات آن را به همه جهان صادر می‌کردند.⁽³⁶⁾ این شهر همیشه دارالملک و سریرگاه ملوک مازندران بوده‌است. اهالی ساری وجوب معرفت‌خدای را حوالته عقل و نظر می‌کردند. ارم نیز از مضافات ساری بود و همه اهالی آن شیعه امامی.⁽³⁷⁾ قصبه رقه در دوازده فرسخی طیس قرار داشت و به سخن ناصر خسرو «آب‌های روان داشت و زرع و باغ و درخت و بارو و مسجد آدینه‌ودیه‌ها و مزارع تمام»⁽³⁸⁾ و به سخن مقدسی «مردم رقه همه شیعی بودند»⁽³⁹⁾

اما سبزوار نیز که شهر عمده ناحیه بیهق بود، از صدر اسلام مسکن علویان و سادات و شیعیان به شمار می‌رفت. شهرکی بود خرد با بازارهای فراخ و خوب. حاصل آن غله و میوه و انگور و نزدیک به چهل پاره دیه داشت⁽⁴⁰⁾ و به کلام مستوفی «مردم سبزوار همه اثنی عشری» بودند.⁽⁴¹⁾ سبزوار مزین به مدارس نیکو و مساجد نورانی و درس و مناظره و مجلس بود.⁽⁴²⁾ و گرگان یا جرجان شهری بود با ناحیت‌بزرگ و وسیع و سوادای خرم و کشت و ورز بسیار و نعمت فراخ با مردمانی پاک جامه و با مروت و میهمان‌دار،⁽⁴³⁾ و اصلاً شیعیان از قدیم الایام در گرگان و طبرستان آوازه‌ای داشته‌اند.⁽⁴⁵⁾ تفرش یا طبرس نیز از شهرهای شیعی‌نشین ایران به شمار می‌رفت.⁽⁴⁶⁾ قهستان یا کوهستان در زمره سرزمین خراسان بود و قصبه آن را قاین می‌گفتند.⁽⁴⁷⁾ اکثر اهالی آن شیعه بودند.

شهر ری ام‌البلاد ایران بود و هیچ‌گاه از وجود شیعیان امامیه خالی نبود و شیعه در آنجا منزلتی تمام داشت.⁽⁴⁸⁾ شهر ری بود که به گفته مقدسی، و عده امارت آن «عمر بن سعد را بد بخت کرد و به کشتن حسین بن علی واداشت و آتش دوزخ را برگزید»⁽⁴⁹⁾ از منظر مقدسی شهر ری یکی از مادر شهرهای افتخار آمیز اسلام بود که پیروان بزرگوار و قاریان و پیشوایان و زاهدان و جنگجویان والاهمتان از آن برخاسته بودند. کتابخانه‌های پرآوازه داشت.⁽⁵⁰⁾ اهالی اکثر ولایات شهر ری شیعه اثنی عشری بودند، به جز روستای قوه و چند موضع دیگر که مذهب حنفی داشتند.⁽⁵¹⁾ درب زامهران و درب مصلحگاه در شهر ری يك سره شیعه‌نشین بودند.

طبیعی است که اهالی نوقان که از مضافات شهرطوس بود، شیعی امامی باشند چون مرقد مبارک علی بن موسی الرضا علیه السلام در آنجا بود و مردمان آنجا به زیارت می‌رفتند.⁽⁵²⁾ در سده چهارم دژی برای آن ساخته شده بود که خانه‌ها و بازارها داشت. عمیدالدوله فائق نیز مسجدی بدان ساخت که در همه خراسان همتایی نداشت.⁽⁵³⁾ چنان که گذشت اکثر اهالی سرزمین شمال ایران (مازندران، گیلان و دیلمستان) شیعی مذهب بودند. شیعه اثنی‌عشری خاصه از سده چهارم به بعد در این سرزمین به تدریج رخنه کرد و جای زبده را گرفت.

در سرزمین فارس هم، به خصوص در کرانه‌های دریا، شیعیان بسیار بودند.⁽⁵⁴⁾ اهل کرج ابودلف در نزدیکی اراک امروزی هم یکسره مذهب شیعه داشتند. از این‌ها گذشته در بسیاری از شهرهای معتبر ایران، محله‌های خاص شیعیان بوده است؛ مثلاً در قزوین محله‌ای بود که شیعیان در آن سکنا داشتند.⁽⁵⁵⁾ در نیشابور هم جمعی از شیعیان امامی زیست می‌کردند. چنان‌که بین کرامیان و شیعیان این شهر کار به جنگ هم کشیده بود.⁽⁵⁶⁾ اصلاً در نیشابور شیعه جاذبه خاصی داشته است. در شهرهای اصفهان، ساوه و همدان هم تعداد شیعیان و علویان معتنا به بود و در واقع آن مایه بودند که مراسم خاص شیعیان را در ایام ویژه آزادانه به جای آورند و کسی را یارای مقابله با آن‌ها نباشد. در شهر همدان خانواده‌های شیعی معروفیتی داشتند.

به گفته عبدالجلیل قزوینی رازی «در ولایت حلب و حران و کوفه و کرج و بغداد و مشاهد ائمه و مشهد رضا و قم و قاشان و آوه و سبزوار و گرگان و استرآباد و دهستان و جرباذقان و همه بلاد مازندران و بعضی از دیار طبرستان و ری و نواحی بسیار از وی و بعضی از قزوین و نواحی و بعضی از خرقان، همه شیعی اصولی و امامتی» بودند؛⁽⁵⁷⁾ و بدان‌ها نیشابور را نیز می‌بایست افزود. وی معتقد است که به ولایت سیستان بوی شیعه نرسیده بود و «همه مجبران و مشبهان» بودند.⁽⁵⁸⁾

نجف اشرف به عنوان یکی از برجسته‌ترین کانون‌های شیعی در ایام آل‌بویه بنیان گرفت و به تدریج جانشین کوفه شد. عمارت این شهر منسوب به عضدالدوله دیلمی بود. او این شهر را در کنار مرقد امام علی علیه السلام برپا کرد و آن را آبادان ساخت. نجف رفته رفته بک ولایت کاملاً شیعه‌نشین شد. پس از آن در سال 495 هـ شهر حله (توسط امیر سیف الدوله صدق‌تین منصور بن مزید) بنا گذاشته شد و در زمان آمدن مغولان به ایران یکی از مراکز مهم شیعیان اثنی‌عشریه برشمرده می‌شد.⁽⁵⁹⁾ بسیاری از علمای امامیه از حله بودند. شهر کربلا هم مشهورتر از آن است که به ذکر در آید. این جا نیز مجمع شیعیان امامیه بود. آل‌بویه را در شکل‌گیری این شهر و بنای مرقد امام حسین علیه السلام نقش مهمی بوده است. در زمان حکومت سیف الدوله حمدانی که شیعه امامی بود، دو شهر دمشق و حلب خالی از شیعیان امامی نبوده است؛ خصوصاً که اهل حلب بیشتر شیعه بوده‌اند و اواخر خلافت عباسی به مذهب امامیه اقتدا می‌کردند. در شهر حمص نیز شیعیانی از امامیه دیده می‌شدند که در شیعی‌گری خود غلو می‌کردند.⁽⁶⁰⁾ در موصل هم محله‌ای وجود داشت که خاص شیعیان امامیه بود و گاه بین شیعیان این محله و سنیان محلات دیگر بر سر مسائل مذهبی اختلاف بالا می‌گرفته است.

در قلب دارالسلام یعنی بغداد نیز فعالیت شیعیان امامی جریان داشت و اوضاع نوع دیگر بود. در بغداد از همه مذاهب پیروانی وجود داشتند ولی دو مذهب تواناتر و قوی‌تر از سایرین بود: حنابله و شیعیان. محله کرخ بغداد، کانون اصلی تجمع شیعیان بود⁽⁶¹⁾ و پس از سده چهارم هجری در محله باب الطاق هم در این سوی پول بزرگ گرد آمدند. در محله غرب دجله هم، به‌ویژه باب البصره، سادات عباسی (هاشمیان) مجتمع بودند و خصوصت‌شدیدی با شیعیان داشتند و همه آن‌ها در زمره حنابله بودند. برائا هم محله‌ای در مقابل محله کرخ و در جنوب باب المحول بود.⁽⁶²⁾ برائا مسجدی داشت به همین نام که از آن شیعیان بود و در آنجا نماز می‌گزاردند. محله کرخ مرکز داد و ستد و بازرگانی بود. تا ایام آل‌بویه شورش‌هایی که در محله کرخ رخ می‌داد، چندان اهمیت شیعی نداشت و بیشتر متأثر از عوامل سیاسی و اقتصادی زمانه بود. به اشاره ابن جوزی علاوه بر محله کرخ، محله‌های کوچک دیگری در بغداد از آن شیعیان بود؛ محله‌هایی چون نهر الطابق در همان منطقه و سوق السلاح، باب الطاق، سوق یحیی و الفرضه (مشهور به بندر) در شرق بغداد جایگاه اجتماع شیعیان به شمار می‌رفت.⁽⁶³⁾

شیعیان در سال 313 هـ برای نخستین بار در مسجد برائا گرد آمدند. خبر به خلیفه بردند که گروهی برای طعن و لعن صحابه در مسجد برائا مجتمع شده‌اند. دستور تفتیش داد. ماموران چندین تن از نمازگزاران را دستگیر و استنطاق کردند. از آن‌ها مهرهایی از گل سفید منقوش به نام امام به‌دست آمد. خلیفه دستور تخریب مسجد را صادر کرد و مسجد برائا با خاک یکسان شد و ضمیمه قبرستان مجاور گردید.⁽⁶⁴⁾ در سال 312 هـ علی بن یلیق، امیرالامرای بغداد، فرمانی صادر کرد تا معاویه و یزید را علناً در منابر لعن و طعن کنند، همین اقدام موجب

شورش و آشوب عوام گردید. (65) بجکم، امیر الامرای بغداد، در سال 328ه مسجد برائا را بزرگتر از سابق ، از نو ساخت. بازسازی این مسجد برای سنیان بود، ولی وقایع بعدی، اداره آنرا در اختیار شیعیان قرار داد. (66) در سال 344ه معزالدوله بویهی وارد بغداد گردید و وقایع دگرگونه شد.

حویزه نیز از شیعه امامیه خالی نبوده است. در آنجا طایفه بنی اسد توطن داشتند و دیلمیان را نیز گاهی مقام در آنجا بود و این هر دو طایفه، شیعه امامیه و از مخلصان سادات و علویه بودند. بعدها حویزه مامن و مسکن آل مشعشع شد که از خاندانهای شیعی افراطی برشمرده می شدند. (67)

3) آل بویه و سازمان بندی اجتماعی امامیه

الف - منصب نقابت

از مطالب گذشته راجع به کم و کیف شیعیان در سرزمین های اسلامی دریافتیم که شیعه امامیه در آستانه تشکلی عقیدتی خود (خاصه پس از غیبت کبرا) آن مایه نیروی انسانی را داشته که بتواند در قدرت های سیاسی آینده نقشی کار آمد و قاطع داشته باشد. سامان یابی اجتماعی و سیاسی امامیه از همین روزگار شروع شد و اقدامات آل بویه هم که ظاهرا، با تشویق و ترغیب شیعیان امامیه بوده، این سامان یابی را تسریع کرده است. بویهیان برای ایجاد تعادل مذهبی در جامعه با امعان نظر به ایمان و عقیده شیعی خود، به علویان و شیعه امامیه توجهی خاص مبذول داشتند و توان بیشتری بدانها بخشیدند. عملکرد آنها اگر هم سیاسی به حساب آید، به هر حال اقدامی بوده که در سازمان بندی اجتماعی تشیع، بسیار اثر داشته است. بویهیان پس از ابقای خلافت عباسی، نیازمند عناصری بودند که تعادل و موازنه را در جامعه، به نفع آنها، نگه دارند. آنها این عنصر تعادل را در وجود علویان (و یا طالبیان) و شیعیان یافتند که از مدت ها پیش موقعیت خود را در هیئت جبهه مخالف خلافت عباسی تثبیت کرده بودند. بویهیان به طالبیان عنایت بیشتری نشان دادند.

معزالدوله پس از تسخیر بغداد و فرود آمدن در قصر خلیفه دستور داد ده هزار درهم نزد نقیب آل ابی طالب ببرند تا در میان علویان تقسیم کند. (68) منصب نقابت از جمله مناصبی بود که بویهیان می توانستند با آن در مقابل خلافت عباسی مشق سیاسی - عقیدتی کنند. (69) از آن روزگاری که عباسیان بر سر کار آمده بودند، گاه در کار علویان دخالت کرده و نقیای آنها را از میان خودشان انتخاب می کردند و این البته با خواست و سلیقه علویان هم جهت و همگون نبود. (70) منصب نقابت موروثی بود. با روی کار آمدن بویهیان ، معزالدوله تصمیم گرفت که علویان را از قلمرو قدرت قضایی نقیب عباسی خارج سازد. معزالدوله حقوق و امتیازات ویژه ای برای نقبا در نظر گرفت و دیوان خاصی برای آنها تعیین کرد. نخستین سرپرست این دیوان حقوقی ابوالحسین احمد بن علی کوکی از اعقاب امام زین العابدین علیه السلام بود. (71) از این زمان به بعد، آل بویه ، نقیب علویان را از میان سادات و علویان صاحب نفوذ اختیار و انتخاب می کردند. نقیب علویان سخت مورد حرمت شیعیان قرار داشت. چنانکه ابو عبدالله محمد ملقب به ابن داعی چنین احترامی را صاحب بود و شیعیان برای انتخاب وی به سمت نقابت، معزالدوله را تحت فشار قرار دادند. ابن داعی به شرط آنکه از سوی خلیفه عباسی خلعتی دریافت نکند و به رسم معهود در مقابل خلیفه حاضر نشود و جامه سیاه برتن نکند، منصب نقابت را پذیرفت (348ه). از این نکته پیداست که نقیب را دستی در کارهای سیاسی بوده است.

دایره نفوذ و قدرت نقیب فروتر از خلیفه نبود. معزالدوله عرصه را برای فعالیت نقیب باز گذاشت و به طرز یگانه محترم شمرده تا آنجا که او را لایق و شایسته خلافت دانست. این که معزالدوله از سر صداقت این کار را انجام می داده و یا از سر سیاست، جای تردید وجود دارد. به هر حال جلب قلوب علویان و سادات و شیعیان از جمله عوامل تعیین کننده در این اعمال بوده است. بهاء الدوله در سال 394ه ابواحمد موسوی (پدر شریف مرتضی و شریف رضی) را به نقابت علویان عراق برگزید و او را ملقب به ذوالمناقب ساخت. (72) ابواحمد موسوی پیشتر هم این منصب را عهده دار بود. بهاء الدوله در سال 396ه بار دیگر نقابت علویان عراق را به شریف رضی واگذار کرد و به او لقب ذوالحسین و به برادرش شریف مرتضی نیز لقب ذوالمجدین اعطا نمود. (73) در شهرهای دیگر هم که تعداد علویان زیاد بود و امکان جعل نسب آنها می رفت، نقیبی برایشان انتخاب می شد. چنانکه عضدالدوله بارها این کار را انجام داد و در واسط و کوفه و بصره و اهواز نقیایی تعیین کرد. در «رسائل» صابی متن فرمان نقابت ابواحمد موسوی موجود است. در فرمان مزبور به ابواحمد توصیه شده که جانب علویان را نگهدارد و با کهران مهربان باشد. در کیفر علویان خطا کار، صبر و حوصله پیش گیرد. به آنها دشنام ندهد و نام والدینشان را به میان نکشد. نامهای آنها را در دفاتر خاصی ثبت نماید و ماموران هم این کار را انجام دهند تا اشتباه در نسب آنها راه نیابد. اگر کسی خود را علوی نامید و شهادت

شهود آنرا ثابت نکرد، در عقوبت و کيفر رسانی او لحظه‌ای درنگ ننماید. در ازدواج علویان نیز نهایت دقت را به کار بندد. اگر کسی از يك علوی شکایت و شکوه کرد در احقاق حق طرفین، هیچ امتیازی به علوی مذکور قائل نشود. (74)

ب - ترویج و توسعه آداب و مراسم شیعی

اقدامات بویهیان در حمایت و هواداری از علویان و شیعیان به همین جا ختم نشد، بلکه دامنه بیشتری گرفت و به بسیاری از آیین‌های شیعی که سالیان دراز بین آن‌ها رواج داشت، صورت رسمی بخشید. معزالدوله در ماه محرم سال 352 در شهر بغداد به مردم دستور داد تا دکان‌ها و اماکن کسب و حرفه را تعطیل کنند. جامعه سیاه به علامت عزا بپوشند و در سوگ حسین علی‌علیه السلام بگردند و بگریند. (75) شیعیان که در پی فرصتی برای تثبیت هویت مذهبی خود در جامعه بودند، در این روز سنگ تمام گذاشتند. در بازارها خیمه‌ها بر پا کردند؛ از نوشیدن آب امتناع نمودند. زنان را نیز در این مراسم حزن و اندوه، سهمی بود؛ چون موی پریشان و روی سیاه کرده و جامعه چاک زده در شهر راه افتادند و بر سر و سینه‌زنان، مویه و ندبه آغاز کردند. (76) سنیان را یارای مقابله با آن‌ها نبود چون همه این کارها زیر چتر حمایت معزالدوله انجام می‌گرفت و تعداد شیعیان نیز فزون‌تر از آنان بود. (77)

از این زمان به بعد، مراسم عاشورا مفصلاً برگزار شد و اگر روز عاشورا با عید نوروز و یا مهرگان تقارن می‌یافت، روز عید را يك روز به تاخیر می‌انداختند، چنان‌که در سال 398هـ مراسم عید به تاخیر افتاد. (78) نکته قابل توجه این‌که بویهیان ظاهراً در سمیت‌بخشیدن به مراسم روز عاشورا، پیشقدم‌تر از فاطمیان بودند، چون یازده سال بعد از این واقعه بود که شیعیان مصری در سوگ شهادت امام حسین علی‌علیه السلام به عزا نشستند (363هـ).

معزالدوله به برپایی مراسم عاشورا بسنده نکرد. باز در همان سال (352هـ) شب پنجشنبه هیجدهم ذیحجه دستور داد که عید غدیر خم جشن گرفته شود و شهر بغداد چراغان و آذین بندی گردد. نوبت‌چیان طبل و شیپور بزنند. در بازارها و در محل شرط‌آتش بر پا دارند و آتش بازی کنند و بامدادان شتری قربانی و نماز عید برگزار نمایند. (79)

مراسم عید غدیر خم از این ایام به بعد، سالانه، با شکوه تمام برگزار شد و شیعیان اظهار سرور و شادمانی می‌کردند و صبحگاهان شتری نحر کرده و نمازی به جای می‌آوردند. ده سال بعد هم يك چنین مراسمی را شیعیان مصر بر پا کردند و عید غدیر را جشن گرفتند (362هـ).

ج - مناقشات مذهبی

احمد معزالدوله پیش از این‌که برای اعتلای موقعیت شیعیان در جامعه دست‌به اقداماتی بزند در سال 351هـ حرکتی تند علیه سنیان راه انداخت. او در این سال دستور داد تا بر دیوارهای مساجد بغداد «سب صحابه» کردند و زمینه را برای اقدامات بعدی او هموار ساختند. (80) این اقدامات خالی از هنگامه جویی‌ها و برخوردها نبود و عرصه مبارزه و مناقشه بین اهل سنت را گسترده ساخت. اهل سنت به تقابل برخاستند و نخستین جلوه این تقابل در سال 353هـ چهره نمود و بین شیعه و سنی برخوردی به‌وقوع پیوست. در سال 363هـ نیز فتنه‌ای بزرگ بین مذهب فریقین برخاست. اهل تسنن در محله سوق الطعام بغداد زنی را سوار شتر کردند که عایشه است، یکی را طلحه نامیدند و دیگری را زبیر، هنگامه‌ای آفریدند که مثلاً با اصحاب علی‌علیه السلام در جنگند و شبیه جنگ جمل را بازنمایی کردند. (81)

دو سال پیش از این واقعه یعنی در سال 361هـ فتنه عظیمی در بغداد به‌وقوع پیوسته بود. محله کرخ که شیعیان و پایگاه تجارت بود، دستخوش آتش گشت و اختلاف بین ابی‌احمد موسوی (نقیب) و ابی‌الفضل شیرازی (وزیر خلیفه) بالا گرفت. (82) چنان‌که در سال 362هـ نیز این محله به آتش کشیده شد و علت آن هم عصبیت بین دو مذهب بود. انسان‌های زیادی جان باختند و دکان‌های بی‌شمار و اموال زیادی تباہ گشت و به غارت رفت. اختلافات مذهبی همچنان ادامه یافت و سالانه تعدادی از طرفین را قربانی گرفت. در این میان حکام و فرمانروایان نیز آتش اختلاف را تیزتر می‌کردند تا خود به راحت حکومت‌برانند.

هنگامی که عضالدوله وارد بغداد گردید برای جلوگیری از مناقشات مذهبی اعلامیه‌ای صادر کرد بدین مضمون که ازین پس احدی اجازه ندارد در مساجد و خیابان‌ها و یا در هر مکان عمومی دیگر موعظه کرده و خطبه بخواند. هیچ‌کس اجازه ندارد با توسل به نام صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از خداوند طلب بخشایش کند. هر کس که رحمت الهی را طلب می‌کند تنها می‌تواند قرآن بخواند. هر کس این فرمان را نقض کند مجازات اعدام در انتظار اوست. ظاهراً دستگیری نقیب ابی احمد موسوی نیز در همین جهت بوده است که به فارس اعزام شد.⁽⁸³⁾

عضالدوله از جمله سلاطینی بود که در فرونشاندن آتش اختلاف مذهبی مجدانه عمل کرد. شهر بغداد را آبادان ساخت. مساجد و بازارها را ترمیم کرد. صلوات و هدایایی به خاندان‌های شریف و اصیل زادگان و ضعفای مجاور مکه و مدینه و مجاورین و خانواده‌های شریف مشاهده متبرکه امام علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام بخشید و آرامش و امنیتی به مردم در جلوگیری از آشوب و فتنه انگیزی تدارک دید (369ه).⁽⁸⁴⁾ اقدامات عضالدوله برای پیشگیری از مناقشات مذهبی، البته موقت بود چون پس از مرگ او، بار دیگر آتش اختلافات شعلهور شد، به خصوص پس از استیلای محمود غزنوی بر خراسان و اظهار اطاعت وی از خلیفه (389ه) سنیان جانی گرفتند و دو رسم جدید را به سیاق مراسم روز عاشورا و عید غدیر باب کردند.

آن‌ها هشت روز پس از عاشورا، برای مصعب بن زبیر مراسم سوگواری برپا کردند و هشت روز پس از عید غدیر هم به مناسبت روز غار که خود یوم الغارش خواندند، جشنی برپا داشتند و دلیل برپایی آن را ورود پیامبر صلی الله علیه و آله با ابوبکر به غار حرا دانستند. این جشن در روز اول ذیحجه 389 برپا شد.⁽⁸⁵⁾ از این ایام به بعد، خلیفه القادر نیز با هواداری از اهل سنت بر تشنج و تنش فضای موجود مذهبی افزود. القادر با همکاری و همدستی محمود غزنوی به سرکوبی شیعیان پرداخت. او در سال 420ه اعلام داشت کسانی که خلافت ابوبکر و عمر و عثمان را نفی کنند و معتقد باشند که قرآن قدیم نبوده، بلکه حادث است، شایسته تکفیر خواهند شد.⁽⁸⁶⁾

از این زمان به بعد سنیان در سرکوبی شیعیان حالت تهاجمی یافتند. آن‌ها در واسط و بغداد در ایام ماه محرم به خانه‌های شیعیان هجوم برده و آن‌ها را به آتش کشیدند. تقریباً همه ساله در ایام ماه محرم و عید غدیر، شورش‌ها و درگیری‌هایی بین شیعیان و سنیان رخ می‌داد و تلفاتی از طرفین می‌گرفت. در سال 422ه فتنه عظیمی بین آن‌ها برخاست که به دنبال آن محله کرخ بغداد طعمه آتش شد و خانه‌های آن به غارت رفت و تشویش و وحشت بر سرتاسر بغداد مستولی گشت. چند سال بعد هم عیاران و باطل پیشگان وارد معرکه شدند و اختلافات فریقین ابعاد تازه‌ای یافت.⁽⁸⁷⁾ تاجایی که بغداد به مدت نزدیک به چهل سال مدام دستخوش جنگ‌های فرقه‌ای و مناقشات مذهبی بود. در این ایام افرادی از حکمرانان و خاصه امیرالامراها و یا صاحبان شرطه، گاه برای جلوگیری از این برخوردها، فرامین شداد و غلاظ صادر می‌کردند ولی در عمل، چندان توفیقی نمی‌یافتند. در یکی از این تهاجمات بود که خانه ابوجعفر طوسی (شیخ طوسی) در محله کرخ بغداد دستخوش غارت گردید (449ه) و تمامی کتاب‌ها و دفاتر و منبری که هنگام تدریس و وعظ و خطابه بالای آن می‌رفت چپاول و طعمه آتش شد.⁽⁸⁸⁾

گفتنی است که با روی کار آمدن محمود غزنوی عرصه بر شیعیان امامیه تنگتر شد. در عهد او علمای شیعه را قتل و صلب کردند؛ منبرها بشکستند و آن‌ها را از مجالس وعظ و خطابه باز داشتند. دستارها در گردن آن‌ها و شیعیان کردند که «اینان دست‌ها در نماز فرو گذاشته‌اند و بر مرده پنج تکبیر کرده‌اند و پس از سه طلاق تجدید نکاح کرده‌اند.»⁽⁸⁹⁾ و آنچه لشکر غزنین با شیعیان ری کردند، بعدها غزان با مسلمانان نکردند. این‌کارها را محمود غزنوی برای هیبت و تقریر ملک خود انجام داد ولی چون رفت، علمای شیعه بار دیگر بر سقرار و قاعده خود رفتند و به تقویت امامیه پرداختند.⁽⁹⁰⁾

د- مناقب خوانی

شیعیان امامیه در پرورش خاص مذهب خود می‌کوشیدند. این تلاش، گاه، جلوه‌های اجتماعی ویژه‌ای پیدا می‌کرد که مناقب خوانی از آن جمله بود. فضای باز مذهبی که با روی کار آمدن آل‌بویه در سرزمین‌های اسلامی و به‌ویژه در بغداد به‌وجود آمد، فعالیت‌شیعیان را شدت بخشید. یکی از مهم‌ترین وسایل تبلیغی و دعوت آنان، مناقب خوانی بود. شماری از شیعیان در کوچه و بازار راه می‌افتادند و با صدای خوش و بلند، ابیاتی در منقبت و مدح اهل بیت و ائمه‌علیهم السلام می‌خواندند. این افراد را مناقب خوان می‌گفتند. این کار می‌توانست مردم و دوستان اهل بیت‌علیهم السلام را به سوی شیعیان متمایل سازد. شیعیان با این کنش می‌خواستند در

جامعه آن روزگار که اکثریت از آن اهل سنت بود، مذهب و اعتقادات خود را به اثبات برسانند و افرادی را به سوی خود جذب و جلب نمایند.⁽⁹¹⁾

تأثیر مناقب خوانی بر اثر گذشت زمان در ذهن فرهنگ جامعه آن زمان عمیق‌تر شد و جلوه‌های از اشتیاق شیعیان نسبت به مذهب خویش و دوستداری اهل بیت علیهم السلام گردید. ابن جوزی بارها صحبت از مناقب خوانانی کرده که در بغداد، خاصه در محله کرخ، فعالیت داشته‌اند.⁽⁹²⁾ مناقب خوانان همواره در معرض ضرب و شتم بودند. مخصوصاً که بعضی از آن‌ها در مجالس و بازارهای اهل سنت به مناقب خوانی می‌پرداختند و خطر را به جان می‌خریدند و طبیعی است که دچار رنج و تعب نیز می‌شدند؛ مثلاً بوطالب مناقبی از جمله مناقب خوانان معروفی بود که سلیم دختر ملک‌شاه (که زوجه اصفهید علی در ساری بود) دستور داد زبان او را ببرند.⁽⁹³⁾ ولی این کار نیز او را از مناقب خوانی باز نداشت و تا آخر عمر در شهرهای ایران به مناقب خوانی پرداخت.⁽⁹⁴⁾ یکی دیگر بوالعمید مناقبی بود که از ری به ساری گریخت و در آنجا از سوی شیعیان اعزاز و اکرام دید.⁽⁹⁵⁾

اهل سنت نیز در مقابل مناقب خوانی شیعیان به تقابل پرداختند. در واقع مناقب خوانی شیعیان راه را برای پیدایی شیوه‌های دیگر از آن نوع در بین سنیان گشود. افرادی از آن‌ها در کوچه و بازار راه افتادند و در فضیلت صحابه اشعاری خواندند؛ این‌ها را فضایی و یا فضایل خوانان می‌گفتند.

گروهی دیگر از شیعیان نیز خود را به دیوانگی می‌زدند. لباس‌های مندرس به تن می‌کردند و ریش می‌تراشیدند و در کوچه و بازار هر چه در مناقب و مثالب اهل بیت و ائمه‌علیهم السلام می‌دانستند، می‌گفتند. اهل سنت، به حساب دیوانگی آن‌ها، کمتر متعرضشان می‌شدند.⁽⁹⁶⁾ گفتنی است شکل‌گیری پرده‌خوانی که تا این اواخر در جامعه رایج بوده، ظاهراً ریشه در سنت مناقب خوانی داشته است.

این نوع فعالیت‌ها گاه با جلوه دیگری در جامعه بروز می‌کرد و اغلب به دو دستگی‌ها و ناهماهنگی‌های اجتماعی می‌انجامید، دو گروه فضلی و مرعوشی از آن جمله بودند. فضل و مرعوش هر دو از پیک‌های سریع‌القدم دیوان برید (پست) محسوب می‌شدند. فضل اهل سنت بود و مرعوش اهل شیعه؛ و هر دو طرفدارانی در جامعه داشتند. همین مسئله به تدریج رنگ مذهبی به خود گرفت و ماده شیوع اختلافات مذهبی گردید. تا آنجا که به کلام مقدسی، فضلی‌ها و مرعوشی‌ها در اهواز دو فرقه مذهبی متخاصم به شمار می‌آمدند و مدام در زد و خورد با یکدیگر بودند.⁽⁹⁷⁾

ه - توسعه مشاهد متبرکه

موج تحولاتی که با نفوذ و قدرت آل‌بویه در مذهب تشیع برخاسته بود، طیف وسیع‌تری یافت و شامل مشاهد متبرکه ائمه‌علیهم السلام شیعه نیز شد. بویه‌یان علاوه بر این که این مشاهد را تحت نظارت و حمایت خود قرار دادند، زیارت آن‌ها را نیز تشویق کردند. به دستور عضدالدوله، آرامگاه امیر المؤمنین علی علیه السلام توسعه یافت و نجف اشرف بافت تازه‌ای پیدا کرد و شیعیان نیز در توسعه آن کوشیدند و تحفه‌ها و هدایای زیادی از جوانب، حتی از مصر، بدانجا سرازیر شد و نجف اشرف آبادان گشت.⁽⁹⁸⁾ عضدالدوله را عادت بر این بود که به زیارت مشاهد متبرکه ائمه‌علیهم السلام برود و در ضمن زیارت به جماعت نادر و فقیر، کمک و یاری رساند.⁽⁹⁹⁾ عزالدوله بختیار نیز بارها به زیارت نجف اشرف و کربلای معلا رفت.⁽¹⁰⁰⁾ زمانی که اباکالیجار وارد بغداد گردید تا حکومت را سر و سامانی بدهد، پیش از همه به زیارت کاظمین (آرامگاه موسی بن جعفر علیه السلام) رفت.⁽¹⁰¹⁾ جلال الدوله نواده عضدالدوله هم در سال 431 هـ با خانواده خود راهی زیارت کربلا و نجف گردید و فاصله یک فرسنگی از خندق شهر تا مشهد امیر المؤمنین علی علیه السلام را پای برهنه طی کرد.⁽¹⁰²⁾

برای رفاه حال زوار هم گاه تدارکاتی دیده می‌شد؛ مثلاً در سال 329 هـ در محله رصافه و باب الطاق بغداد خیمه‌های بزرگی برپا داشتند تا زوار کربلا در آن‌ها به استراحت بپردازند.⁽¹⁰³⁾ البته گفتنی است که زیارت مشاهد متبرکه در آن ایام، چندان بی‌خطر هم نبوده‌است. گاهی گروه‌هایی از اهل سنت راه زوار را سد کرده و با آن‌ها بدسلوکی می‌کردند. چنان‌که این قضیه بارها رخ داد و تلفات زیادی به‌جای گذاشت و یکی از این وقایع در سال 422 هـ بود.⁽¹⁰⁴⁾ یکی دیگر از درگیری‌ها در ایام زیارت نیمه شعبان در سال 425 اتفاق افتاد. در این سال شماری از شیعیان به قصد زیارت راهی کربلا شدند. گروهی از سنیان هم به تلافی این کار به زیارت قبر زبیر رفتند. این فعل و انفعالات به درگیری بین دو گروه انجامید و تلفاتی از طرفین گرفت.⁽¹⁰⁵⁾

شور و اشتیاق بویه‌یان را در خصوص اهل‌بیت و ائمه شیعه می‌توان در وصایای آن‌ها هم مشاهده کرد. عضدالدوله که از روحیه مذهبی خاصی برخوردار بود وصیت کرد که پس از مرگ در جوار آرامگاه امیرالمؤمنین علی علیه السلام دفن شود و او نخستین کس از بویه‌یان بود که در نجف اشرف مدفون شد. (106) پسران او شرف‌الدوله و بهاء‌الدوله هم در نجف به خاک سپرده شدند. آل بویه در تلاش برای توسعه موازین شیعی در جامعه از علمای اهل تشیع هم حمایت کرده و زمینه رشد و گسترش فعالیت‌های مذهبی آن‌ها را فراهم می‌ساختند.

4) چهره‌های برجسته مذهب امامیه

الف - کلینی (متوفای 329ه)

ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی از چهره‌های درخشان فقه امامیه و از روایت ثقات ائمه‌علیهم السلام در حدیث و ضبط آن بوده است. (107) وی عالمی آشنا به اخبار و احادیث بود و در این زمینه اکثر علمای شیعه را بر او اعتمادی راسخ است. کلینی را می‌پایست از علمای پیشرو مذهب امامیه به‌شمار آورد. (108) او که معروفترین محدث و فقیه امامی اوایل سده چهارم قمری بود، به ثقة‌الاسلام شهرت داشت. اثر مهم فقهی وی که جزء کتب اربعه شیعه امامیه نیز هست، الاصول من الکافی است. این کتاب در عرض بیست‌سال تألیف شد و طوری تنظیم گشت که در همه فنون علم دین، متعلمان و طلاب را کفایت و راهجویان را هدایت کند. (109) این کتاب شامل سه بخش عمده اصول، فروع و روضه و مرکب از سی کتاب است که اولین آن‌ها کتاب العقل و آخرین آن‌ها کتاب الروضة است. بخش اصول درباره اصول عقاید و بخش فروع راجع به فقه تشیع و بخش سوم حاوی خطبه‌ها و مواعظ است. فوت کلینی در سال 329ه در بغداد رخ داد و در باب الکوفه بغداد به خاک سپرده شد. (110) کلینی به غیر از کتاب کافی، کتب دیگری نیز نوشت که امروزه موجود نیستند. کتاب‌هایی چون رد بر قرامطه که حکایت از موضع‌گیری امامیه در مقابل قرامطه (اسماعیلیه) داشته، کتاب رسائل ائمه، کتاب رجال و غیره از آن جمله هستند. (111)

ب - شیخ صدوق (ابن بابویه 311-381ه)

ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه ملقب به شیخ صدوق و معروف به ابن بابویه از بزرگان شیعه و دانشمندان مشهور امامیه است. آثار او در زمینه فقه و اصول و کلام شیعه امامیه کمال مطلوب زمانه‌اش را نشان می‌دهد. شیخ صدوق دانشمندی جلیل‌القدر، حافظ احادیث، متبحر در علم رجال و نقاد اخبار بود که در میان هم‌روزگاران خود همانندی نداشته. (112) نجاشی او را از چهره‌های برجسته علمی شیعه در خراسان نوشته است. (113) شیخ صدوق که بیشتر ایام عمر خود را در شهر ری گذراند، یکی از چهره‌های مورد علاقه رکن‌الدوله بویه‌یی بود و چندی را در خدمت او گذراند و به مباحثه و مناظره پرداخت. جلوه‌هایی از این مباحثات را در کتاب اکمال الدین و تمام النعمه او می‌توان مشاهده کرد. (114) شیخ صدوق در کتاب خود عیون اخبار الرضا از سفرش به مشهد امام رضا صحبت داشته و خاطره خود را با رکن‌الدوله که از وی خواسته تا در مشهد در حق وی دعا کند، بازگویی کرده است. (115)

شیخ صدوق چندی را نیز به سفر بغداد رفت و در آنجا به تحصیل و تعلم و تعلیم پرداخت و بزرگان علما از محضر او در باب حدیث‌بهره گرفتند. (116) مجموعه تالیفات شیخ صدوق نشان از دانش وسیع و قداست نفس او است. تعداد آثار او را بالغ بر سیصد عنوان نوشته‌اند و شیخ طوسی در الفهرست خود نزدیک به 189 اثر او را نام برده است. ولی معروفترین و مهمترین این آثار که در ردیف کتب اربعه شیعه قرار گرفته من لایحضره الفقیه است. شیخ صدوق طبق تصریح خود در مقدمه این کتاب، آنرا در استقبال من لایحضره الطیب زکریای رازی نوشته، منتها موضوع آنرا در فقه، حلال و حرام، شرایع و احکام قرار داده است. (117)

کتاب من لایحضره الفقیه در چهار مجلد تنظیم شده و حاوی 5963 حدیث است. از دیگر آثار چاپی شیخ صدوق الامالی، معانی الاخبار، الخصال و الاعتقادات است. شیخ صدوق در سال 381ه در ری چشم از جهان بر بست و در جوار شاهزاده عبدالعظیم به خاک سپرده شد. (118)

ج - شیخ مفید (336-413ه)

ابوعبدالله محمدبن محمدبن نعمان بغدادی معروف به ابن معلم و ملقب به شیخ مفید در سال 336هـ در حوالی شهر عکبری چشم به جهان گشود - شهرت او به ابن معلم از آنجا برخاسته که پدر او محمدبن نعمان در شهر واسط و عکبری شغل معلمی داشته است. در اوان کودکی همراه پدرش راهی بغداد شد و نزد ابی عبدالله معروف به جعلی و ابی یاسر به تلمذ پرداخت. ⁽¹¹⁹⁾ ولی معروفترین استادان وی جعفر بن محمد قمی معروف به ابن قولویه بود. عضدالدوله بویه را ارادت خاص به شیخ مفید بود تا آنجا که برای او مستمری ویژه‌ای تعیین کرد. بعدها که شیخ مفید در بغداد و به‌ویژه در مسجد برائای محله کرخ مجلس درس راه انداخت، بسیاری از علما از جمیع طوایف در محضر درس او حاضر شدند و از او بهره‌ها گرفتند. شریف رضی و شیخ طوسی از شاگردان به نام او بودند. خود شیخ طوسی در الفهرست‌خویش گوید که شیخ مفید از بزرگان متکلمان طایفه امامیه است و در زمان خود رئیس آن طایفه بود و در علم و فتوا پیشوای علمای اعلام به شمار می‌رفت و در صناعت کلام و علم فقه، مجتهد و فقیه بی‌نظیر بود؛ فکر عمیق و فهم دقیق داشت و بدیهه یاب و حاضر جواب بود. ⁽¹²⁰⁾

نجاشی که خود از شاگردان او محسوب می‌شد در رجال خود از پایگاه والای شیخ مفید در فقه و کلام و حدیث سخن گفته است. ⁽¹²¹⁾ ابن ندیم نیز در دو جا از کتاب خود از او یاد می‌کند. در جایی می‌گوید: «... و در زمان ما بر متکلمان شیعه ریاست دارد و در صنعت کلام به مذاهب اهلش بر همه مقدم و دارای دقت نظر و افکار صائبی است. من او را دیده‌ام و بسیار دانشمندش یافتم.» ⁽¹²²⁾ و در جای دیگر او را رئیس شیعه امامیه نامیده که در فقه و کلام آثار زیادی دارد. ⁽¹²³⁾ خطیب بغدادی در تاریخ بغداد خود درباره شیخ مفید سخنی دیگر دارد. از فحوای کلام او پیداست که او را میان‌های با شیخ مفید نبوده و آموزه‌ها و تعصبات مذهبی خود را در داوریش دخالت داده است. به زعم او شیخ مفید کتاب‌های بسیاری در گمراهی شیعه و نکوهش از صحابه و تابعان نوشت و با نظریاتش بسیار کسان را فریفت. ⁽¹²⁴⁾

در بعضی از منابع راجع به مسك نفس و تواضع علمی، دست و دل بازی و نمازگزارى او سخن‌ها رفته است. این‌که شیخ مفید تمام وقت خود را وقف علم و دانش مذهبی کرده و در بیان عقاید و کلام شیعه استواری نشان داده، از داورى‌های اکثر منابع راجع به اوست. مکتبی که شیخ مفید در بغداد راه انداخت، کانون بحث و بررسی و تعمیم و توسعه مباحث دینی گردید و با بهره‌گیری از مبانی علم کلام و اصول فقه، راه بحث و استدلال را به روی شیعیان گشود. او علم کلام شیعی را سر و سامان بخشید و ابواب فقه را با دقت تمام تجزیه و تحلیل کرد و از تشننت و پراکندگی در آورد.

تالیفات شیخ مفید را بالغ بر دویست کتاب و رساله دانسته‌اند. ⁽¹²⁵⁾ یکی از معروفترین آثار او المقنعة فی الفقه است که پایه و اساس کتاب تهذیب الاحکام شیخ طوسی را تشکیل می‌دهد. وفات شیخ مفید در شب جمعه سوم ماه مبارک رمضان 413 در بغداد واقع شد و شریف رضی بر جنازه‌اش نماز گزارد و هشتاد هزار نفر از شیعه در تشییع جنازه وی شرکت جستند و او را در جوار آرامگاه امام موسی کاظم علیه السلام و نزد استادش ابن قولویه به خاک سپردند. ⁽¹²⁶⁾

د - شیخ طوسی (شیخ الطائفة 385-460ه)

ابو جعفر محمد بن حسن بن علی بن حسن طوسی ملقب به شیخ الطائفة در رمضان سال 385 در طوس متولد شد. در ایام جوانی و حوالی سال 408ه به بغداد سفر کرد و در آنجا سکنا گزید. در بغداد به تحصیل و تعلم پرداخت. ایام جوانی او در روزگار آل بویه گذشت؛ روزگاری که شیعیان تا اندازه‌ای در تعیین مشی حیات مذهبیشان در جامعه دخالت داشتند. ولی تکان‌های مذهبی و معنوی جامعه به درگیری‌ها و ارتعاشات مذهبی نیز انجامید و عصری از کنش و واکنش‌های مذهبی و فرهنگی را به‌وجود آورد. شیخ طوسی هم از این تکان‌ها مصون نماند؛ خصوصاً که قومی دیگر یعنی سلاجقه سر برآورده و در صدد استیلا بر سرزمین‌های اسلامی بودند. در سال 448ه، زمانی که نظام اجتماعی بغداد دستخوش درگیری‌های مذهبی فریقین بود، خانه و کاشانه او نیز در محله کرخ بغداد غارت و به آتش کشیده شد. ⁽¹²⁷⁾ شیخ طوسی از بغداد رخت‌بربست و راهی نجف اشرف شد و تا سال 460ه که سال فوت او است، در این شهر سکنا گزید. ⁽¹²⁸⁾

شیخ طوسی از شاگردان بنام شیخ مفید بود به مدت پنج‌سال (408-413ه) ملازمت او را داشت. در زمان حیات شیخ مفید و احتمالاً تحت نظر خود او، کتاب مقنعه او را شرح کرد و یکی از مهم‌ترین آثار خود یعنی تهذیب الاحکام را به‌وجود آورد. ⁽¹²⁹⁾ شیخ طوسی پس از فوت شیخ مفید به محضر سیدمرتضی، (علم‌الهدی)

رسید و مدت 23 سال نزد وی به تحصیل علم کلام، فقه و اصول پرداخت. ظاهراً پس از فوت سیدمرتضی در سال 436ه زمام امور تشیع به عهده او واگذار گردید و شاگردان زیادی از محضر او فیض بردند.

اوج شهرت شیخ طوسی موجب شد تا القائم خلیفه عباسی کرسی علم کلام را در بغداد به او بسپارد. (130) شیخ طوسی از جمله علمایی بود که وقتی وارد نجف اشرف شد حوزه علمی خود را بدانجا منتقل کرد و به تعلیم تعالیم شیعی پرداخت. شیخ طوسی در اکثر رشته‌های علوم دینی زمانه خود مبرز و سرآمد بود و آثار متعددی از خود بهجا گذاشت. شماره آثار او را بالغ بر 45 عنوان نوشته‌اند که دو تا از آنها یعنی تهذیب الاحکام و استیصار جزء کتب اربعه شیعه به شمار می‌رود هر دوی این آثار در علم الحدیث و اخبار تنظیم و تالیف یافته‌اند. (131) تفسیر التبیان فی تفسیر القرآن از امهات تفاسیر شیعی است که توسط شیخ طوسی در چندین مجلد صورت گرفته است.

ه - شریف رضی (359-406ه)

ابوالحسن محمد بن حسین بن موسی بن ابراهیم بن موسی الکاظم ملقب به سیدرضی و ذوالحسین از بزرگان و اعظم شیعیان در دوره آل‌بویه است. پدرش ابواحمد حسین بن موسی منصب نقابت داشت و ناظر مظالم و متصدی امور حج بود. سیدرضی بعدها جای او را در این منصب گرفت (380ه). شریف رضی طبق اشاره ثعالبی از او ان کودکی شعر می‌گفته و شعرهایش از سلاست و متانت ویژه‌ای برخوردار بود. (132) او در زهد و پارسایی زبانزد خاص و عام بود و از هر نوع خودنمایی و شهرت پرستی دوری می‌کرد. (133) صیت و شهرت سیدرضی بیشتر به دلیل تالیف گران‌سنگ او یعنی نهج البلاغه است که حاوی 242 خطبه و کلام طولانی، 78 مکتوب و 489 سخن کوتاه است که در سال 400ه تالیف کرده است. تاکنون بر کتاب نهج البلاغه شروح گوناگونی نوشته شده که شرح ابن ابی الحدید معتزلی از معروفترین آنها است. (134) سیدرضی را آثار دیگری نیز بود که از آن میان می‌توان معانی القرآن و خصائص الائمه را نام برد. در گذشت او در روز یکشنبه ششم محرم سال 406 در بغداد رخ داد و در کاظمین امروزی به خاک سپرده شد. در تشیع جنازه وی مردم زیادی شرکت جستند جز شریف مرتضی برادر او که تاب تحمل مرگ برادر را نداشت. (135)

و - شریف مرتضی (355-436ه)

ابوالقاسم علی بن حسین، برادر شریف رضی، ملقب به ذوالمجدین و علم‌الهدی و سید اجل و ثمانینی، یکی دیگر از اعظم شیعه امامیه در سده چهارم هجری بود. او که شاگرد شیخ مفید بود، در علم کلام، فقه، اصول، تفسیر و نحو و لغت تبحر داشت و شعر نیکو می‌سرود که دیوان شعر او باقی است. (136) شریف مرتضی نیز منصب نقابت آل‌ابی‌طالب را داشت. صاحب نقض در حق او می‌نویسد: «و آنچه مرتضی کرده است از تقویت اسلام و تربیت شریعت جدش مصطفی‌صلی‌الله‌علیه‌وآله‌در جواب شبهات منکران توحید و رسالت چون فلاسفه و زنادقه و براهمه کسی را قوت نبوده است.» (137) شریف مرتضی را مروج و مجدد مذهب امامیه در سده چهارم هجری دانسته‌اند. فوت او در آخر ربیع‌الاول سال 436 در بغداد رخ داد. (138) از معروفترین آثار او غرر و درر است که به امالی مرتضی هم شهرت دارد و مشتمل بر فنونی از ادب است. همین اثر نشانه‌ای از وسعت دانش و معلومات شریف مرتضی است. الشافی فی الامامة نیز ریه‌ای است بر کتاب المغنی از عبدالجبار بن احمد (139)؛ دیوان شعر او بالغ بر بیست هزار بیت است. (140)

پی‌نوشت‌ها:

1. ابن اثیر، الكامل فی التاریخ (بیروت، 1399ه) ج 8، ص 450.

2. همان، ص 452.

3. همان.

4. همدانی، تکمله تاریخ طبری، ص 149، بعید نمی‌نماید که معزالدوله برای جای‌گزینی خلیفه عباسی، ابوعلی عبدالله محمدبن داعی فرزند داعی صغیر حسن را در نظر داشته است، از این رو ابوعلی همراه معزالدوله وارد بغداد شد و در آنجا سکنا گزید. معزالدوله در سال 348ه ابوعلی را نقیب علویان کرد تا سال 352ه این

منصب به عهده او بود تا این‌که وی در زمان حکومت‌بختیار مورد تهاجم قرار گرفت و در خفا بغداد را ترک گفت.

5. بیرونی، کتاب الجماهر فی معرفة الجواهر (حیدرآباد دکن، 1355هـ) ص 22-24.
6. ابن اثیر، همان، ص 452.
7. بیرونی، همان.
8. ابن اثیر، همان، ص 452.
9. به یاد بیاوریم عمل آن‌ها را در موسم حج که آل بویه و قرامطه، توامان، در مکه خطبه به نام مطیع الله خواندند ولی در مدینه خطبه به نام خلیفه فاطمی خوانده شد (ابن اثیر، همان، ص 612).
10. ابوبکر خوارزمی، رسائل (استانبول، 1297هـ) ص 49.
11. مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علی‌نقی منزوی (تهران شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، 1361) بخش اول، ص 174.
12. همان، ص 175.
13. ناصر خسرو، سفر نامه (برلین، 1341هـ) ص 130-131.
14. مقدسی، همان، بخش دوم، ص 620.
15. همان، بخش اول، ص 200.
16. همان، ص 252.
17. ناصر خسرو، همان، ص 18.
18. مقدسی، همان، ص 289.
19. بکری، المغرب فی ذکر بلاد افریقیه فی المغرب (الجزایر، بی‌تا) ص 75.
20. عبدالجلیل قزوینی رازی، نقض، تصحیح میرجلال محدث (تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، 1358) ص 459.
21. همان.
22. اصطخری، المسالك و الممالک، به کوشش ایرج افشار (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1347) ص 166 و ابن حوقل، صورة الارض، ص 113.
23. حدود العالم من المشرق الی المغرب، به کوشش منوچهر ستوده (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، 1340) ص 142.
24. دمشق، نخبة الدهر فی عجائب البر و البحر، ترجمه سیدحمید طبیبیان (تهران، فرهنگستان ادب و هنر، 1357) ص 313.
25. ابوالفدا، تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، 1349) ص 472.

26. عبدالجلیل قزوینی رازی، همان، ص 195.
27. یاقوت حموی، معجم البلدان، تصحیح محمد امین خانجی (چاپ اول: مصر، المطبعة السعادة، 1323هـ) ج 7، ص 13؛ حمداله مستوفی، نزهة القلوب، ص 68 و ابوالفدا، همان، ص 487.
28. حدود العالم من المشرق الى المغرب، ص 143.
29. عبدالجلیل قزوینی رازی، نقض، ص 198.
30. یاقوت حموی، همان، ج 7، ص 13 و قزوینی، آثار البلاد، ص 432.
31. حمداله مستوفی، همان، ص 60 و لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1337) ص 228.
32. عبدالجلیل قزوینی رازی، همان، ص 199.
33. یاقوت حموی، برگزیده مشترک، ص 17.
34. عبدالجلیل قزوینی رازی، همان، ص 200.
35. حمداله مستوفی، همان، ص 55.
36. حدود العالم، ص 145.
37. عبدالجلیل قزوینی رازی، همان، ص 201.
38. ناصر خسرو، همان، ص 141.
39. مقدسی، همان، بخش اول، ص 474.
40. ابن فندق، تاریخ بیهق، تصحیح احمد بهمنیار (تهران کتابفروشی فروغی، بی تا).
41. حمداله مستوفی، همان، ص 150.
42. عبدالجلیل قزوینی رازی، همان، ص 202. اشتهار سبزوار در شیعه بودن تا بدانجا رسیده بود که مولوی در مثنوی خود گوید:
- سبزوار است این جهان کج مدار
ما چو بویکریم در وی خوار و زار
43. حدود العالم من المشرق الى المغرب، ص 143.
44. حمداله مستوفی، همان، ص 159.
45. مقدسی، همان، بخش دوم، ص 539-540.
46. راوندی در راحة الصدور و آية السرور (تهران، انتشارات علمی، بی تا) ص 395 به طعنه گوید:
- خسروا هست جای باطنیان

- قم و کاشان و آبه و طبرش
آب روی چهار یار بدار
واندرین چار جای زن آتش
پس فراهان بسوز و مصلحگاه
تا چهارت ثواب گردد شش
47. اصطخری، همان، ص 215.
48. یاقوت حموی، همان، ج 4، ص 356.
49. مقدسی، همان، بخش دوم، ص 574.
50. همان، ص 583.
51. حمداله مستوفی، همان، ص 54.
52. حدود العالم من المشرق الی المغرب، ص 90 و ابن حوقل، همان، ص 169.
53. مقدسی، همان، بخش دوم، ص 488.
54. همان، ص 653.
55. قزوینی، آثار البلاد، ص 433-440.
56. مقدسی، همان، بخش دوم، ص 492.
57. عبدالجلیل قزوینی رازی، همان، ص 459.
58. همان، ص 123.
59. یاقوت حموی، همان، ج 3، ص 327-328.
60. شوشتری، مجالس المؤمنین(تهران، کتابفروشی اسلامیة، 1365) ج 1، ص 64.
61. یاقوت حموی، همان، ج 7، ص 233-234.
62. همو، برگزیده مشترک، ترجمه محمد پروین گنابادی (تهران، امیرکبیر، 1362) ص 31.
63. ابن جوزی، المنتظم، ج 8، ص 56.
64. همان، ج 6، ص 317.
65. ابن اثیر، همان، ج 8، ص 273.
66. ابن جوزی، همان، ج 6، ص 195 و 315 و ج 8، ص 14 و 44.

67. شوشتری، همان، ج 1، ص 68.

68. تنوخی، النشوار و المحاضرہ، تحقیق عبود شالچی(بیروت، 1391ه) ج 3، ص 91.

69. نقیب به کسی اطلاق می‌شد که سرپرستی گروه مشخصی را بر عهده داشت. در آغاز خلافت عباسی نقبایی برای امور عباسیان و نیز علویان انتخاب می‌شدند. ماوردی می‌نویسد که علت انتصاب نقیب این بود که کس دیگری غیر از سادات و اشراف علوی و عباسی بر آن‌ها ولایت و سرپرستی نکند. از دیدگاه ماوردی نقابت بر دو نوع بود: خاصه و عامه. در مورد خاصه، نقیب فقط در امور کسانی مداخله می‌کرد که تحت نظر مستقیم او بودند و حق قضاوت و اقامه حد نداشت. او با دقت تمام در حفظ انساب خاندان مربوطه کوشا بود. نقابت عامه نقابتی بود که نقیب علاوه بر حفظ انساب، به امور مربوط به افراد خاندان نیز رسیدگی می‌کرد. اختلافات را از بین می‌برد و در صورت لزوم حد جاری می‌نمود. ماوردی سپس شرایط حصول هر یک از نقابت‌های خاصه و عامه را بازگویی می‌کند (الاحکام السلطانیة (والولايات الدینیة)، تصحیح محمدحامد الفقی (قم، دفتر تبلیغات اسلامی، 1304ه) ص 96-97). منصب نقابت بعدها رنگ باخت و حتی در مورد سپاهیان به کار رفت، چنان‌که در دوره سلجوقیان، نظام الملك از نقیب گروهی از سپاهیان یاد کرده‌است: «هر پنجاه مرد را نقیبی بود که احوال ایشان می‌دانند و ایشان را خدمت می‌فرمایند» (نظام الملك، سیر الملوك، ص 125).

70. نقیب عباسی از بزرگان بنی‌هاشم برگزیده می‌شد و تا سده چهارم هجری، علویان و عباسیان دارای يك نقیب مشترك بودند.

71. ابن مسکویه، تجارب الامم، تصحیح آمدروز (مصر، 1332ه/1914م) جزء 2، ص 159.

72. ابن اثیر، همان، ج 9، ص 182.

73. همان، ص 189.

74. ابراهیم بن هلال صابی، المختار من رسائل الصابی، تصحیح امیرشکیب ارسلان (بیروت، دار النهضة الحديثه، بی‌تا) ص 217 به بعد.

75. همدانی، تکملة التاريخ الطبری، ص 183؛ ابن اثیر، همان، ج 8، ص 549؛ ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الملوك و الامم (حیدرآباددکن، 1357ه) ج 7، ص 15.

76. همدانی، همان و ابن جوزی، همان، ص 15.

77. ابن کثیر، البداية و النهاية (مصر، مطبعة السعادة، 1351ه/1932م) جزء 7، ص 203.

78. ابن تغری بردی، النجوم الزاهرة فی ملوك مصر و القاهرة (قاهره، دارالکتب مصر، بی‌تا) ج 4، ص 218.

79. همدانی، همان، ص 187؛ ابن اثیر، همان، ص 549 و ابن جوزی، همان، ص 16.

80. ابوالفداء، تاریخ ابی الفداء، ج 1 و 2، ص 110.

81. ابن اثیر، همان، ص 632.

82. همان، ص 619.

83. همان، ص 710.

84. ابن اثیر، همان، ص 704-705.

85. ابو شجاع رودراوری، ذیل تجارب الامم تصحیح آمدروز (مصر، 1334هـ/1916م) ص 339-340 و ابن جوزی، همان، ج 7، ص 206.
86. ابن جوزی، همان، ج 8، ص 41.
87. ابن اثیر، همان، ج 9، ص 418-419.
88. ابن جوزی، همان، ص 179.
89. عبدالجلیل قزوینی رازی، همان، ص 42.
90. همان، ص 43.
91. همان، ص 77.
92. ابن جوزی، همان، ج 8، ص 172.
93. عبدالجلیل قزوینی رازی، همان، ص 108.
94. همان، ص 110.
95. همان.
96. ثعالبی، یتیمۃ الدهر (دمشق، 1282هـ) ج 3، ص 183.
97. مقدسی، همان، بخش دوم، ص 623.
98. مجمل التواریخ و القصص، تصحیح ملک الشعراء بهار (تهران، کلاله خاور، 1318) ص 450 و عبدالجلیل قزوینی رازی، همان، ص 214.
99. ثعالبی، همان، ج 8، ص 71.
100. همدانی، تکملة تاریخ الطبری، ص 231.
101. ابن اثیر، همان، ج 9، ص 361.
102. ابن جوزی، همان، ج 8، ص 105.
103. همدانی، همان، ص 121.
104. ابن اثیر، همان، ج 9، ص 420 و ابن جوزی، همان، ص 57.
105. ابن جوزی، همان، ص 8 و 55.
106. همان، ص 120.
107. نجاشی، رجال (قم، مکتبۃ الداوری، بی تا) ص 266.
108. ابن اثیر، همان، ج 8، ص 364؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، تحقیق شعیب الارنوط (بیروت، مؤسسة الرساله، 1404هـ) ج 15، ص 280.

109. نجاشی، ص 266.
110. همان، ص 267؛ شیخ طوسی، الفهرست، تصحیح محمدصادق آل بحر العلوم (نجف، المكتبة المرتضوية، بی تا) ص 136.
111. شوشتری، همان، ج 1، ص 453.
112. شیخ طوسی، همان، ص 156 - 157.
113. نجاشی، همان، ص 276.
114. شوشتری، همان، ص 456-457.
115. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا (قم، 1377هـ) ج 2، ص 279.
116. خوانساری، روضات الجنات، ج 6، ص 136.
117. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، تحقیق حسن موسوی (تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1390هـ) ج 1، ص 2-3.
118. شیخ عباس قمی، فوائد الرضویه فی احوال علماء المذهب الجعفریه (بی جا، بی تا) ص 563.
119. شوشتری، همان، ص 464.
120. همان، ص 477 و شیخ طوسی، همان، ص 158.
121. نجاشی، همان، ص 284.
122. ابن ندیم، الفهرست، ص 332.
123. همان، ص 366.
124. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد (بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا) ج 8، ص 231.
125. شیخ طوسی، همان، ص 158 و نجاشی، همان، ص 284.
126. ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان (هند - حیدرآباددکن، مطبعة دائرة المعارف العثمانیه، 1331هـ) ج 5، ص 368 و یافعی، مرآت الجنان (بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، 1390هـ) ج 3، ص 28.
127. ابن جوزی، همان، ج 8، ص 179 و شوشتری، همان، ص 480.
128. ابن کثیر، همان، ج 12، ص 97 و خیرالدین زرکلی، الاعلام (بیروت، دارالعلم للملایین، 1986م) ج 6، ص 84.
129. علی دوانی، هزاره شیخ طوسی (تهران، امیر کبیر، 1362) ج 1، ص 50.
130. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام (تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1365) ج 12، مقدمه.
131. نجاشی، همان، ص 288؛ شیخ طوسی، الفهرست، ص 160-161؛ خیرالدین زرکلی، همان، ج 6، ص 84 و ذهبی، همان، ج 18، ص 335.

132. ثعالبی، همان، ج 2، ص 297-298.
133. ابن عنبه، عمدة الطالب فی انساب آل ابیطالب (بیروت، دارمکتبة الحیاة، بی تا) ص 236-237.
134. بغدادی، تاریخ بغداد، ج 2، ص 246 و ذهبی، همان، ج 17، ص 286.
135. ابن جوزی، همان، ج 7، ص 281 به بعد.
136. شیخ طوسی، همان، ص 98 و ابن کثیر، همان، ج 12، ص 53.
137. عبدالجلیل قزوینی رازی، همان، ص 40.
138. ابن اثیر، همان، ج 9، ص 526.
139. شیخ طوسی، همان، ص 99.
140. اسماعیل پاشا بغدادی، هدیه العارفین (بی جا، دارالفکر، 1402ه) ج 1، ص 688؛ حاجی خلیفه، کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون (بی جا، دارالفکر، 1402ه) ج 1، ص 748 و یافعی، همان، ج 3، ص 55.

یادداشت:

(1) عضو هیئت علمی دانشگاه تهران.